

## ای گنبد گیتی ای دماوند

## ۱-ای دیو سپید پای در بند

## قلمرو زبانی

\*دیو سپید: موجودی افسانه‌ای و اساطیری در شاهنامه که به دست رستم کشته می‌شود. در شاهنامه، نماد پلیدی و ناپاکی است؛ اما در بیت نخست، نماد عظمت و شکوه و بزرگی است که باید با دید مثبت به آن نگریست.

\*گنبد: قیبه و برآمدگی که بر بالای معابد و مساجد می‌سازند.\*گیتی: جهان\*گنبد گیتی: بلندترین جای جهان

\*نکته ۱: دیو، در این درس در دو بار معنایی به کار رفته است: ۱- بار معنایی مثبت. در بیت نخست، جز این که سفید است و همین سفیدی به او نور و تقدس می‌دهد، با دماوند نیز یکی دانسته شده است. دماوندی که برای شاعر جایگاه ویژه دارد. ۲- بار معنایی منفی. در بیت چهارم که صفت نامبارکی و نحس بودن به دیو، نسبت داده شد.

\*نکته ۲: چنین به نظر می‌رسد که وجه شباهت کوه دماوند و دیو سپید در بزرگی و سترگی اندام آن دو باشد.

## قلمرو ادبی

\*دیو: تشخیص، استعاره از دماوند، نماد عظمت و شکوه و بزرگی\*سپید: منظور سپیدی برف‌های نشسته بر قله کوه است.

\*پای دربند: کنایه از اسیر و دربند\*گنبد گیتی: تشخیص و استعاره از دماوند. شاعر با تعبیر «گنبد گیتی» اغراقی بسیار زیبا در وصف بزرگی و برافراشتگی دماوند را ارائه کرده است.\*دماوند: تشخیص و استعاره؛ زیرا پای دربند دارد و ندازده شده است. و نماد و استعاره از انسان روشنفکر، و آزادی خواه و آگاه جامعه\*تلمیح: شاعر در این بیت با توجه به دانش و سیعش از فرهنگ ایران باستان و افسانه‌ها و اسطوره‌ها به داستان دیو سپید از هفت‌خوان رستم در شاهنامه فردوسی، و به داستان ضحاک و به بنده کشیده شدن او در دماوند نیز اشاره دارد.

\*اغراق: گنبد گیتی بودن دماوند\*مراوات نظری: دیو سپید و دماوند؛ زیرا جایگاه دیو سفید در دماوند بود.

\*نکته: شاعر در این شعر، دماوند را گاهی در معنی حقیقی به کاربرده و گاه آن را نماد انسان‌های دردمند، آگاه، خاموش و نیز روشنفکران سکوت کرده و به کُنجی خزیده آورده است.

## قلمرو فکری

\*معنی: ای کوه باشکوه اسیر، ای بلندترین جای جهان، ای دماوند

\*مفهوم: توصیف برف نشسته بر قله دماوند و ارتفاع آن، انزوا و گرفتاری

## ز آهن به میان یکی گله خود

## ۲-از سیم به سر یکی گله خود

## قلمرو زبانی

\*سیم: نقره\*ز سیم: از جنس نقره\*گله خود: کلاه خود، کلاه جنگی

\*ز آهن: از جنس آهن\*میان: کمر\*یکی کمر بند: کمر بندی\*داری: حذف فعل به قرینه معنوی

## قلمرو ادبی

\*سیم یا کلاه خودی از سیم: استعاره از برف‌های نشسته بر قله دماوند

\*کمر بند آهنی کوه دماوند: استعاره از بخش میانی کوه که پوشیده از سنگ و صخره و بدون برف است.

\*تشخیص و استعاره: به سبب داشتن کلاه خود و کمر بند کوه، و داشتن سر و میان

\*مراوات نظری: سیم و آهن؛ سر و کله خود؛ سر و میان؛ کله خود و کمر بند؛ میان و کمر بند

\*میان، ایهام دارد: ۱-میانه کوه-۲-کمر

## قلمرو فکری

\*معنی: ای دماوندا تو کلاه جنگی سفیدی از نقره (برف) بر سر نهاده‌ای و کمر بندی آهنین (صخره‌ها و سنگ‌ها) به کمر بسته‌ای.

\*مفهوم: توصیف برف نشسته بر قله دماوند

\*نکته: شاعر در این بیت، دماوند را با کمک آرایه تشخیص، مانند انسان سلحشور و جنگجویی در نظر دارد که با کلاه خود و کمر بند آهنی آماده جنگ است.



### ۳- تا چشم بشر نبیند روی

#### قلمرو زبانی

\***یادداشت:** شاعر در این بیت و ایيات بعدی، بدینه خود را نسبت به مردم زمانه و اعتراض و پرخاش خود را به روزگار ستم پیشه، به تصویر کشیده است.

\***تا:** حرف ربط وابسته ساز، به معنی «به این دلیل که»

\***ت:** چرخش ضمیر دارد در نقش مضاف الیه و باید به روی اضافه شود. ← تا چشم بشر، روی تو را نبیند

\***بنهفته:** ماضی نقلی، بنهفته ای، پنهان کرده ای \***چهره:** مُخَفَّفٌ چهره، روی و صورت \***دلیند:** زیبا و دلنشین، دوست داشتنی

#### قلمرو ادبی

\***تشخیص:** نسبت دادن روی و چهره به دماوند و نهفته شدن از مردم \***مرااعات نظیر:** روی، چهره و چشم

\***حسن تعلیل:** موضوع: پنهان شدن دماوند پشت ابرها \***علم:** تا چشم بشر دماوند را نبیند که ارتباط منطقی با موضوع ندارد.

شاعر علت بلندی و پنهان شدن قله دماوند را پشت ابرها، بیزاری و دوری کردن از مردم نادان می داند.

#### قلمرو فکری

\***معنی:** برای این که چشم بشر، چهره زیبای و دوست داشتنی تو را نبیند؛ آن را در ابر پوشانده ای. (تو از مردم بیزاری؛ ازین رو چنین بلند و برافراشته هستی)

\***مفهوم بیت های ۳ و ۴ و ۵:** اشاره به بلندی و ارتفاع کوه دماوند؛ شکایت و انتقاد از مردم خاموش و بدکردار

ملک جهان به دیدن روی جهانیان آزادگی گزین که نیزد به نزد خلق

نهان شو که هم صحبتان بندن از این دیو مردم که دام و دندن

رفتیم و سر به دامن صرا گذاشته ایم چون آهوی رمیده ز وحشت سرای شهر

### ۴- تا وارهی از دم ستوران

#### قلمرو زبانی

\***وارهی:** رهاشوی \***ستوران:** ج ستور، حیوانات چایا خاصه اسب، استر و خر \***نحس:** نامبارک، شوم، بدینم، بداختر

#### قلمرو ادبی

\***دم:** مجاز از مصاحب، همنشینی، سخن \***تسبیه:** مردم به دیو به دلیل زشت کاری و پلیدی آن ها

\***ستوران:** استعاره از انسان های فرومایه، حاکمان ستم پیشه

#### قلمرو فکری

\***معنی:** برای این که از هم صحبتی و همنشینی مردم نادان و شوم دیومانند رهایی یابی (با بیت بعد، موقف المعانی است.)

### ۵- با شیر سپهر بسته پیمان

#### قلمرو زبانی

\***سپهر:** آسمان \***حذف فعل گمکی به قرینه معنوی:** بسته ای و کرده ای \***اختز:** ستاره

\***سعد:** خوشبختی، متضاد نحس \***اختز سعد:** ستاره مشتری است که سعد اکبر مشهور است و ستاره زهره به سعد اصغر

#### قلمرو ادبی

\***شیر سپهر:** استعاره از خورشید یا آفتاب؛ به اعتبار آن که برج اسد خانه اوست

\***تشخیص و استعاره:** پیمان بستن دماوند با خورشید؛ و پیوند دماوند با مشتری \***مرااعات نظیر:** اختز و سپهر

کنایه: هردو مصراح، کنایه ای از ارتفاع و برافراشته بودن دماوند هستند. \***اغراق:** در بلندی و ارتفاع کوه دماوند

\***این بیت با بیت بالا «حسن تعلیل» دارد:** شاعر علت ارتفاع یافتن دماوند را تلاش او برای دوری از مردم زمانه می داند.

#### قلمرو فکری

\***معنی:** با خورشید پیمان بسته ای و با مشتری پیوند کرده ای. (بسیار بلند و سریه آسمان کشیده هستی)

\***مفهوم:** انتقاد از مردم خاموش و بدکردار



\*نکته: برای این از زمین، فاصله گرفتی و با خورشید و ستاره مُشتّری پیوند بسته ای که از مردم دور باشی. این بیت با بیت ۳ در مفهوم نمادین خودشان هم مفهوم هستند و در هردو به مردم گریزی و گوشه گیری روش‌نگران و آزادی خواهان اشاره دارند و به عبارتی در هردو مورد، مبارزان از مردن ناامید شده‌اند.

### چونین خفه و خموش و آوند

### ۶- چون گشت زمین ز جور گردون

#### قلمرو زبانی

\*جور: ستم و زور\*گردون: فلک، آسمان\*آوند: آونگ، آویزان، آویخته\*چونین: چنین\*خموش: مُخفِ خاموش

#### قلمرو ادبی

\*جور گردون: اضافه استعاری و تشخیص\*زمین: مجاز از مردم\*گردون: استعاره از حاکمان ستم پیشه\*تضاد: زمین و گردون

\*حسن تعلیل: شاعر دلیل آویزان بودن زمین را جور آسمان دانسته است.

#### قلمرو فکری

\*معنی: هنگامی که زمین از ستم آسمان این گونه، بی صدا و بی نور و آویزان در هوا ماند) موقوالمعانی با بیت بعد )

### آن مشت تویی توای دماوند

### ۷- پناخت ز خشم بر فلک، مشت

#### قلمرو زبانی

\*بنواخت: زد، کوبید

#### قلمرو ادبی

\*تشخیص و استعاره: زمین به سبب داشتن مشت و زدن مشت به فلک؛ و فلک به دلیل متادا شدن

\*تشبیه: دماوند به مشت\*تکرار و واژه آرایی: تو و مشت\*واج آرایی: صامت / ت، ش /

#### قلمرو فکری

\*معنی: از خشم مشتی بر آسمان زد که ای دماوند آن مشت زمین تو هستی تو.

\*نکته: شاعر، کوه دماوند را مانند مشتی می داند که زمین از روی خشم بر آسمان کوبیده است.

\*مفهوم: اعتراض و انتقام

\*یاده است: گذشتگان، آسمان را جایگاه تقدیر و سرنوشت می دانستند. در این بیتبه جهت سرنوشت ظالمنه ای که آسمان برای زمین رقم زده است، زمین خشمگین است.

### از گردش قرن‌ها پس‌افکند

### ۸- تو مشت درشت روزگاری

#### قلمرو زبانی

پس‌افکند: پس افکنده، میراث، صفت مفعولی مرکب مُرخَم

#### قلمرو ادبی

\*تشبیه: دماوند به مشت\*مشت روزگار: اضافه استعاری و تشخیص

#### قلمرو فکری

\*معنی: ای دماوندا تو مانند مشتی درشت برای روزگار هستی که از پس قرن‌های دور به جای مانده ای.

\*مفهوم: اعتراض دیرین، مصراع دوم، اشاره به قدمت دماوند

### بر روی بنواز ضربتی چند

### ۹- ای مشت زمین بر آسمان شو

#### قلمرو زبانی

\*بنواز: بزن\*ضربتی چند: ترکیب وصفی مقلوب\*چند: صفت مبهوم\*بر آسمان شو: به آسمان برو\*وی: مرجع آن، آسمان است.

#### قلمرو ادبی

\*مشت زمین: تشخیص، و استعاره از دماوند و در مفهوم نمادین، استعاره از انسان‌های روش‌نگران و آزادی خواه

\*مراعات نظیر و تضاد: زمین، آسمان\*مراعات نظیر: مشت، بنواز و ضربت



## قلمرو فکری

معنی: ای دماوند، ای مُشت روزگار، به آسمان برو و چند مُشت بر آسمان بزن

\*مفهوم: فوران کن؛ به خروش درآ و سکوت و سکون را بشکن و علیه ستمگران قیام کن؛ شکایت از سرنوشت

ای گوه نیم ز گفته، خرسند  
۱۰-نی نی تو نه مشت روزگاری

## قلمرو زبانی

\*نی نی: قید نفی و تأکید، نه نه\*نه مشت روزگاری: مشت روزگار نیستی

\*نیم: نیستم\*گفته: مقصود شاعر، همان تشبیه دماوند به مشت در بیت قبلی.\*خرسند: خشنود و راضی

## قلمرو ادبی

\*مشت روزگار: اضافه استعاری و تشخیص\*گوه: تشخیص و استعاره

## قلمرو فکری

\*معنی: نه نه تو مشت روزگار نیستی و من از سخنی (تشبیه دماوند به مشت روزگار) که گفتم؛ خشنود و راضی نیستم.

\*مفهوم: ناخستندی شاعر از تشبیه دماوند به مشت روزگار، ناخستندی از عدم اعتراض

\*نکته: شاعر از تشبیه دماوند به مشت روزگار، ناخشنود است؛ زیرا مشت باید برای سرکوب کردن دشمن به کار رود و نماد جنبش

و اعتراض است. اما چون دماوند (روشنفکران جامعه)، هیچ جنبش و خوشی نمی بیند از این تشبیه منصرف می شود و تصویر دیگری ارائه می دهد.

۱۱-تو قلب فسرده زمینی  
از درد، وَرم نموده یک چند

## قلمرو زبانی

\*فسرده: یخ زده، متجمد\*یک چند: چندی

## قلمرو ادبی

\*تشبیه: کوه دماوند به قلب فسرده زمین \*ورم: استعاره از برآمدگی کوه\*قلب زمین: تشخیص و استعاره

\*حسن تعلیل: موضوع: برآمدگی کوه دماوند؛ علت: داشتن غم و درد در درون خود، که علتی ادبی و هنری است که ارتباط منطقی

و راستین با موضوع ندارد.\*مراعات نظیر: قلب، درد، ورم و فسرده

## قلمرو فکری

\*معنی: تو قلب سخت و یخ زده زمین هستی که مُدّتی است از شدتِ درد، ورم کردی و به شکل برآمدگی از زمین ظاهر شدی.

مفهوم مقابل یا متضاد: افسرده مباش، اگر نه سنگی  
رهوارتر آی، اگر نه لنگی

\*مفهوم: بیان شاعرانه «برآمدگی کوه دماوند»؛ و درمندی و افسرده

۱۲-تا درد و ورم فرونشیند  
کافور بر آن، ضماد گردند

## قلمرو زبانی

تا: حرف ربط وابسته ساز به معنی «برای این که»

\*کافور: ماده معطر جامدی که از گیاهانی چون ریحان، بابونه و چند نوع درخت به دست می آید. در قدیم به عنوان مرهم و دارو

روی زخم می مالیدند.\*ضماد: مرهم، دارویی که به جراحت نهند.\*ضماد گردن: بستن چیزی بر زخم، مرهم نهادن

\*کافور بر آن، ضماد گردند: منظور ریزش برف بر کوه

## قلمرو ادبی

\*ورم: استعاره از برآمدگی کوه\*کافور: استعاره از برفهای قله دماوند\*مراعات نظیر: ضماد، درد، ورم

\*حسن تعلیل: برف روی قله دماوند برای فرونشاندن ورم و درد کوه است

## قلمرو فکری

\*معنی: برای فرونشاندن درد و ورم کوه دماوند، مرهمی از کافور بر آن نهادند.

\*مفهوم: مرهم جویی



کجاست آن که به داروی عقل و مرهم دهد

\***نکته:** در تصویری که شاعر، از دماوند ارائه می دهد، برآمدگی و برافراشتنگی کوه دماوند را به ورم قلب فسرده زمین تعبیر کرده است. پس «ورم» استعاره است از کوه دماوند که در حکم ورم قلب فسرده زمین است و در ادامه می گوید: برای این که ورم قلب زمین، کاهش یابد و فروکش کند، ضماد و مرهمی از جنس کافور (برف) که خاصیت سردی دارد بر روی آن گذاشته اند. پس کافور، استعاره است از برف هایی که بر قله دماوند نشسته است.

### وان آتش خود نهفته مپسند

### ۱۳-شو منفجر ای دل زمانه

#### قلمرو زبانی

\***نهفته:** پنهان، پوشیده \***مپسند:** فعل نهی، نپسند، قبول نکن \***شو منفجر:** آتش فشانی کن

#### قلمرو ادبی

\***شو منفجر:** کنایه از قیام و اعتراض و افشاگری کن \***دل زمانه:** اضافه استعاری و تشخیص و کل ترکیب، استعاره از دماوند

\***آتش:** استعاره از خشم درونی و فریاد و اعتراض \***مراعات نظیر:** منفجر و آتش

#### قلمرو فکری

\***معنی:** ای دماوند، ای دل روزگار، آتش فشانی کن و آتش درونت را پنهان نکن.

\***مفهوم:** فراخوان و دعوت مردم روشنگر و آگاه جامعه به قیام و اعتراض علیه ظلم و ستم و دوری کردن آن ها از سکوت \***یادداشت:** شاعر از بیت ۱۳ تا بیت ۱۶ از دماوند می خواهد که فعالیت آتشفشاری خود را از سر بگیرد و جراحت های درون خود را بیرون بزند. در اینجا دماوند را می توانیم نماد هر انسان دردآشنا و آگاهی بدانیم که چندی است سکوت کرده و به این علت است که حکومت وقت فشارها و جنایت های خود را افزایش داده است. شاعر از مردم دردآشنا و آگاه می خواهد حرفی بزنند؛ قیام کن و سکوت را بشکند که اگر چنین نکنند، شعله های این آتش ستم، وجودشان را فرامی گیرد و آنان را می سوزاند.

### ۱۴-خامش منشین سخن همی گوی

### افسرده مباش خوش همی خند

#### قلمرو زبانی

\***خامش:** مخفف خاموش \***منشین:** فعل نهی \***همی گوی:** بگوی، فعل امر \***افسرده:** پژمرده، اندوهگین، منجمد

\***مباش:** فعل نهی \***همی خند:** بخند، فعل امر

#### قلمرو ادبی

\***خاموش منشین:** کنایه از سخن بگو \***تضاد:** خامش نشستن و سخن گفتن، افسرده بودن و خوش خنده دیدن

\***تشخیص و استعاره:** سخن گفتن، خنده دیدن و خاموش نبودن دماوند

\***خوش خنده دیدن:** کنایه از افسرده بگویی به در آمدن \***مراعات نظیر:** خاموش، افسرده

#### قلمرو فکری

\***معنی:** ای دماوند (آگاهان خاموش جامعه)، دهان بگشا و سخن بگو (آتش فشانی کن) غمگین نباش (برف و یخت را آب کن) و با شادی بخند (فوران کن و سکون و سکوت را رها کن)

\***مفهوم:** فراخوان مردم دردآشنا به قیام و اعتراض علیه ظلم و ستم

### زین سوخته جان شنو یکی پند

### ۱۵-پنهان مکن آتش درون را

#### قلمرو ادبی

\***آتش:** استعاره از خشم درونی و فریاد و اعتراض

\***سوخته جان:** صفت مرکب، جانشین اسم. کنایه از انسان رنج کشیده و دردمند. در اینجا، خود شاعر

\***مخاطب شاعر:** کوه دماوند \***مراعات نظیر:** آتش، سوخته \***واج آرایی:** صامت / ان /

#### قلمرو فکری

\***معنی:** ای دماوند، آتش درونت را پنهان نکن، و این شاعر رنج کشیده و دردمند، پندی بشنو و آن را بپذیر.

\***مفهوم:** فراخوان مردم دردآشنا به قیام و اعتراض علیه ظلم و ستم



\*نکته: شاعر برای این که آتش و خشم درون خود را ابراز نکرده است و جانش را سوخته است، خود را «سوخته جان» نامید. و مفهوم نمادین بیت «فروخوردن خشم و بیان اعتراض و فریاد» است.

### سوزد جائت به جائت سوگند

### ۱۶-گر آتشِ دل نهفته داری

#### قلمرو زبانی

\*به جائت سوگند: فعل «می خورم» به قرینه معنوی حذف شده است.

#### قلمرو ادبی

\*آتش دل: استعاره از خشم درونی و فریاد و اعتراض\*سوختن جان: کنایه از نابود شدن، نابود کردن

\*تکرار یا واژه آرایی: جانت\*مرااعات نظری: سوزد و آتش

#### قلمرو فکری

\*معنی: اگر آتش درونت را بیرون نریزی (اگر آتش‌شانی نکنی)، به جان تو سوگند می‌خورم که همه وجودت را خواهد سوزاند

\*مفهوم: دعوت به جنبش و مبارزه با ستمگری و استبداد، دعوت به شکستن سکوت

\*نکته: بهار، دماوند را به جنبش و حرکت و فعالیت تشویق می‌کند و خطاب به دماوند می‌گوید: اگر آتش و حرارت درونی خودت را پنهان کنی (اگر آتش‌شانی نکنی) به جان تو قسم که آن آتش جان تو را خواهد سوخت. در حقیقت اگر دماوند را نماد شاعر یا روش فکر یا انسان در داشنا و آگاه فرض کنیم، شاعر خطاب به خود یا روش فکران می‌گوید اگر آتش و درد درون خودتان را بیان نکنید و حرفی نزنید، یقیناً آن آتش، جان خودتان را می‌سوزاند.

### این پند سیاه بخت فرزند

### ۱۷-ای مادر سرسپید بشنو

#### قلمرو زبانی

\*سیاه بخت فرزند: ترکیب وصفی مقلوب\*سپید: سفید، فرآیند واجی ابدال که نمود نوشتاری دارد؛ مانند پیل و فیل.

#### قلمرو ادبی

\*سر: مجازاً مو\*مادر سرسپید: استعاره از دماوند\*تضاد: سپید و سیاه\*فرزند: استعاره از شاعر، ملک الشُّعرا بهار

\*سیاه بخت: کنایه از بدیخت و ستم دیده. منظور خود شاعر، ملک الشُّعرا بهار، است.

\*سرسپیدی: کنایه از پیری، اشاره به برف قله دماوند\*مرااعات نظری: مادر و فرزند، پند و بشنو، سیاه و سفید

#### قلمرو فکری

\*معنی: ای دماوند، ای مادر پیر، پند این فرزند بد اقبال و دردکشیده ات را بشنو.

\*نکته: شاعر نظر به عمر طولانی کوه دماوند و برف هایی که بر قله آن نشسته، دماوند را مادر سرسپید خطاب کرده است و خود را که در معرض حوادث گوناگون قرار دارد و مورد خشم و غضب روزگار و دستگاه حاکم وقت قرار گرفته، «سیاه بخت فرزند» خوانده است.

### بنشین به یکی کبود اورند

### ۱۸-از سر بکش آن سپید معجر

#### قلمرو زبانی

\*معجر: روسربی، سرپوش\*سپید معجر: ترکیب وصفی مقلوب، معجر سپید \*اورند: اورنگ، تخت.

\*کبود اورند: ترکیب وصفی مقلوب، اورند کبود

#### قلمرو ادبی

\*سپید معجر: استعاره از برف روی کوه\*معجر سپید برو سر داشتن: کنایه از عجز و ناتوانی

\*از سر کشیدن سپید معجر: کنایه از ضعف و ناتوانی را کنار گذاشتن\*\*اورند: مجازاً فر و شکوه شأن و شوکت.

\*بر اورند کبود نشستن: کنایه از قدرت و توانمندی داشتن\*مرااعات نظری و تضاد: سپید، کبود

#### قلمرو فکری

\*معنی: گوشه نشینی را کنار بگذار و شکوه و قدرتی را که شایسته توست، آشکار کن. (خشم و خروش خود را به حاکمان نشان بده)

\*مفهوم: سفارش به خروج از گوشه نشینی، انزوا و سازش و بازیافتن اقدار و حاکمیت خویش

\*نکته: در تحلیل نهایی، شاعر به مردم ایران توصیه می‌کند که سازش با استبداد را رها کنند و خود حکومت را در دست گیرند.



## ۱۹- بِگْرای چو ازدهای گَرَزه

### بِخُروش چو شَرَزه شیر آرْغَنَد

#### قلمرو زبانی

\*بِگْرای: روی آوردن، قصد کردن، در متن درس: حمله کردن، فعل امر از گراییدن

حمله بردن بود گراییدن  
کارزار است جنگ و کوشیدن

\*شَرَزه: خشمگین، غضبناک\*ارْغَنَد: خشمگین و قهرآولد\*گَرَزه: ویژگی نوعی مارسمی و خطرناک

#### قلمرو ادبی

\*جناس ناقص یا ناهمسان: گَرَزه، شَرَزه\*تشبیه: چو ازدها و چو شیر شَرَزه\*مراعات نظیر: شیر و ازدها

#### قلمرو فکری

\*معنی: شاعر خطاب به دماوند، آن را به حرکت و جنبش و تهاجم وامی دارد و می گوید: مانند ازدهای سَمَّی و کشنده به سوی دشمن حرکت و حمله کن و مانند شیری خشمگین و درنده، فریاد و نعره بزن و به خروش درآ.

\*مفهوم: دعوت به قیام و اعتراض و مبارزه با استبداد و خفغان حاکم بر جامعه

## ۲۰- بُكْسَل ز پی این نژاد و پیوند - بِفَكْن ز پی این اساس تزویر

#### قلمرو زبانی

\*بِفَكْن: مُخفَّف بِيفَكْن\*پی: پایه، اساس\*تزویر: دروغ پردازی، فریب دادن، دورویی کردن، ریاکاری

\*بُكْسَل: پاره کن، جداکن. در متن درس: نابودکن\*نژاد و پیوند: خاندان و دودمان

#### قلمرو ادبی

\*از پی افکنندن: کنایه از نابودی کامل\*اساس تزویر: اضافه استعاری، پایه های حکومت ریاکار

\*از پی گسلیدن: کنایه از نابودی کامل\*مراعات نظیر: پی و اساس، نژاد پیوند

\*این نژاد و پیوند: منظور حاکمان ظالم و ستمگر\*موازن: کلمات دو مرصع در قرینه هم دیگر، هم وزن هستند.(ویژه انسانی)

#### قلمرو فکری

\*معنی: پایه های این بنای ظلم و ریا را ریشه کن ساز و نسل و نژاد این حاکمان ظالم را نابود کن.(ریشه همه نادرستی ها را نابود کن

\*مفهوم: دعوت مردم به قیام و اعتراض و مبارزه با استبداد و خفغان حاکم بر جامعه

## ۲۱- بِر گَن ز بُن این بنا که باید از ریشه، بنای ظالم برگند

#### قلمرو ادبی

\*بنا: مرصع اول: استعاره از ظلم و ستم\*از بن برگنندن: کنایه از نابود کردن کامل

\*از ریشه برگنندن: کنایه از نابودی کامل\*تشبیه: ظلم به بنا\*واژه آرایی یا تکرار: بنا

\*واج آرایی در / ب / به منظور اصرار در برگنندن نظام ظالمنه پهلوی\*برگن، برگند: اشتقاد و جناس ناقص

#### قلمرو فکری

\*معنی: ظلم و ستم را از ریشه نابود کن زیرا بنای ظلم را باید کاملاً نابود ساخت.

\*مفهوم: دعوت مردم به قیام و اعتراض و مبارزه با استبداد و خفغان حاکم بر جامعه

## ۲۲- زین بی خردان سِفَلَه بستان داد دل مردم خردمند

#### قلمرو زبانی

\*سِفَلَه: پست و فرومایه\*داد: عدالت، انصاف، حق

#### قلمرو ادبی

\*تضاد: بی خرد، خردمند\*بی خردان سِفَلَه: کنایه از حاکمان ستمگر و فرومایه و نادان\*واج آرایی: صامت / د / و مصوت / ـ /

#### قلمرو فکری

\*معنی: از این حاکمان بی عقل پست و فرومایه، حق انسان های خردمند و آگاه را بگیر.

\*مفهوم: دادخواهی کردن برای مردم از حاکمان ستمگر و نالایق و نادان ، ظلم ستیزی و دادخواهی



## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

۱- معادل معنایی واژه های مشخص شده را در متن درس بیایید.

ظهیر الدین فاریابی

به جای خویش دهد هرچه کردگار دهد

\*سریر ملک عطا داد کردگار تو را

اورند

شهریار

یا که محتاج فرومایه شود مرد کریم

\*دردنگ است که در دام شغال افتند شیر

سفله

۲- از متن درس چهار ترکیب وصفی که اهمیت املایی داشته باشند، بیایید و بنویسید.

\*شیر آرغند

\*مردم نحس

\*بی خردان سفله

\*این سپید معجر

۳- در بیت های زیر، ترکیب های اضافی را مشخص کنید.

از گردش قرن ها پس افکند

تو مُشتِ درشتِ روزگاری

\*گردش قرن ها

\*مُشت روزگار

دادِ دلِ مردمِ خردمند

زین بی خردان سفله بستان

\*دادِ دل

\*این بی خردان

قلمرو ادبی

۴- در گدام بیت ها آرایه «حسن تعییل» به کار رفته است؟ دلیل خود را بنویسید.

\*تا چشم بشر نبیند روی

بنهفته به ابر چهر دلبند

\*حسن تعییل: موضوع: پنهان شدن دماوند پشت ابرها\*علت: تا چشم بشر دماوند را نبیند که ارتباط منطقی با موضوع ندارد.

شاعر علت بلندی و پنهان شدن قله دماوند را پشت ابرها، بیزاری و دوری کردن از مردم نادان می داند.

کافور بر آن ضماد کردند

\*تا درد و ورم فرو نشیند

\*حسن تعییل: برف روی قله دماوند برای فرونشاندن ورم و درد کوه است که علتی ادبی است و ارتباط منطقی با موضوع ندارد

از درد ورم نموده یک چند

\*تو قلب فسرده رمینی

\*حسن تعییل: موضوع: برآمدگی کوه دماوند؛ علت: داشتن غم و درد در درون خود، که علتی ادبی و هنری است که ارتباط

منطقی و راستین با موضوع ما ندارد.

\*در بیت های دوم و پانزدهم، استعاره ها را مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید.

ز آهن به میان یکی گمریند

از سیم به سر یکی گله خود

\*سیم یا کلاه خودی از سیم: استعاره از برف های نشسته بر قله دماوند

\*گمریند آهنی کوه دماوند: استعاره از بخش میانی کوه که پوشیده از سنگ و صخره و بدون برف است

زین سوخته جان شنو یکی پند

پنهان مکن آتش درون را

\*آتش: استعاره از خشم درونی و فریاد و اعتراض

\*شعرهای «دماوندیه» و «مست و هوشیار» را از نظر قالب مقایسه کنید.

\*دماوندیه: قصیده؛ \*مست و هوشیار: قطعه؛ که هردو شعر به با بیانی نمادین به مسائل اجتماعی روزگار خود پرداخته اند.



## قلمرو فکری

۱- محمد تقی بهار، شعر دماوندیه را در سال ۱۳۰۱ هجری شمسی سرود. در این سال به تحریک بیگانگان، هرج و مرج قلمی و اجتماعی و هنرمندانه‌ای ها در مطبوعات و آزار وطن خواهان و سستی کارِ دولتِ مرکزی بروزگرده بود. بهار این قصیده را با تأثیرپذیری از این معانی گفته است؛ با توجه به این نکته، به پرسش‌های زیر پاسخ دهید.

الف) مقصود شاعر از «دماوند» و «سوخته جان» چیست؟

\* سوخته جان: کنایه از خود شاعر  
\* دماوند: روشنفکران آگاه و خاموش  
ب) چرا شاعر خطاب به «دماوند» چنین می‌گوید.

«تو قلب فسرده زمینی از درد، ورم نموده یک چند»

\* برای بیان ظلم و ستمی که بر مردم رفته است و کوه دماوند (روشنفکران آگاه جامعه) در برابر این ستمگری‌ها سکوت کرده و مانند عضوی مجروح، ورم کرده است.

۲- معنی و مفهوم بیت زیر را به نظر روان بنویسید.

بُگُسل ز پی این نژاد و پیوند

پایه‌های این بنای ظلم و ریا را ریشه‌کن ساز و نسل و نژاد این حاکمان ظالم را نابود کن. (ریشه همه نادرستی‌ها را نابود کن)

۴- مفهوم مشترک بیت‌های زیر را بنویسید

شو منفجر ای دل زمانه  
دلا خموشی چرا؟ چو خُم نجوشی چرا؟  
وان آتش خود نهفته مپسند  
برون شد از پرده راز، تو پرده پوشی چرا؟  
عارف قزوینی  
فراخوان و دعوت مردم روشنفکر و آگاه جامعه به قیام و اعتراض علیه ظلم و ستم و دوری کردن آن‌ها از سکوت

